

سیاست مالی

Fiscal Policy

سیاست مالی عبارت است از: استفاده از مخارج و فعالیت‌های درآمدزای دولت برای رسیدن به اهدافی همچون اشتغال کامل. به عبارت دیگر، این سیاست‌ها عبارت از سیاست دولت درباره سطح خریدهای دولت، سطح پرداخت‌های انتقالی و ساختار مالیاتی است و اشاره به استفاده از بودجه دولت برای تأثیرگذاری در فعالیت‌های اقتصادی دارد. این سیاست‌ها یکی از نقاط تلاقی سیاست و اقتصاد هستند، زیرا شرایط سیاسی نقش بسیار مهمی در تعیین هدف یا اهداف سیاست مالی دارند (Dornbusch and Fischer, 2005).

به طور کلی، سیاست مالی بخشی از سیاست‌های مدیریت تقاضا محسوب می‌شوند که اثرگذاری آن بر متغیرهای کلان اقتصادی مانند مصرف، سرمایه‌گذاری، تورم، تولید ناخالص داخلی و اهداف کلان اقتصادی از جمله اهداف توزیعی، تخصیصی و تثبیتی، به حرکت درآوردن فعالیت‌های بخش‌های غیردولتی، استفاده از منابع راکد کشور و جهت‌دهی آن‌ها به سمت رشد و توسعه، به عنوان مهم‌ترین ویژگی‌های آن‌ها به شمار می‌آیند. به عبارتی سیاست مالی به دستکاری مالیات‌ها و مخارج عمومی برای اثرگذاری بر تقاضای کل اشاره دارد (ابونوری و همکاران، ۱۳۸۹).

دولت‌ها از سیاست مالی به استناد ویژگی‌هایی که دارد، برای رسیدن به اهداف خود در سطح کلان استفاده می‌کنند. براین اساس، اهداف سیاست مالی در چارچوب وظایف اقتصادی بخش عمومی و با توجه به شرایط اقتصادی و چالش‌های سیاسی پیش روی دولت‌ها مشخص می‌شود. به طور کلی برنامه‌های مختلف دولت در دستیابی به اهدافی مانند اشتغال کامل، تثبیت قیمت‌ها، موازنه تراز پرداخت‌ها و رشد اقتصادی در قالب وظیفه تثبیت یا تحقق عدالت اجتماعی که در نتیجه تخصیص بهینه منابع روی می‌دهد یا

اهدافی چون ارائه کالا و خدمات عمومی، مبارزه با فقر، کاهش فاصله طبقاتی، کمک به گروه‌های کم‌درآمد که جزء برنامه‌های توزیع هستند (جعفری صمیمی و همکاران، ۱۳۹۱).

سیاست مالی انبساطی و انقباضی (Expansionary and Contractionary Fiscal Policy)

سیاست‌های مالی به طور کلی در دو گروه سیاست‌های مالی انبساطی و انقباضی قرار خواهند داشت. سیاست مالی انبساطی اشاره به سیاست‌هایی دارند که در شرایط کمبود تقاضا که اقتصاد در وضعیت نبود اشتغال کامل و به ویژه در شرایط رکودی قرار دارد، انتخاب می‌شود و به صورت افزایش مخارج دولت و کاهش مالیات‌ها به بسط فعالیت اقتصادی و رفع شکاف رکودی منجر می‌شود. قابل ذکر است که سیاست‌های مالی انبساطی در ادبیات مربوطه به عنوان محرک‌های بودجه‌ای مطرح هستند. در مقابل، سیاست مالی انقباضی به سیاست‌هایی اطلاق می‌شوند که در شرایط مازاد تقاضا برای اشتغال و تورم ناشی از مازاد تقاضا برای منابع تولید انتخاب می‌شود و سیاست مناسبی جهت کاهش فشار تقاضا و تورم و یا رفع شکاف تورمی از طریق افزایش مالیات‌ها و کاهش مخارج دولتی به شمار می‌روند (Branson, 2007).

ابزارهای سیاست مالی (Fiscal policy Instruments)

انجام وظایف اجرایی در کشورها به طور معمول به دولت‌ها محول می‌شود. در نتیجه، عملی ساختن طرح‌ها و برنامه‌هایی که در این چارچوب قرار می‌گیرند، متضمن مخارجی است که برای تأمین آن لازم است منابع درآمدی نیز موجود باشد و مورد استفاده قرار بگیرد. به عبارت دیگر، دولت باید به انجام یکی از مهم‌ترین وظایف مالی خود یعنی تنظیم بودجه دست بزند و با توجه به احتیاج‌ها و امکانات موجود در

اثر جایگزینی (بخش خصوصی) (Crowding - in) (and Crowding - out Effect)

سیاست کسری بودجه پیشی گرفتن برنامه ریزی شده مخارج دولت نسبت به درآمدهایش است. در حال حاضر این وضعیت در اغلب کشورهای جهان وجود دارد و از طریق آن، تقاضای کل، اشتغال و قدرت خرید در اقتصاد ملی افزایش پیدا خواهد کرد و در کشورهای در حال توسعه، عدم سرمایه گذاری بخش خصوصی و کمبود عرضه کل سبب استفاده از این سیاست می شود (King and Plosser, 1985).

چنانچه کسری بودجه دولت به علت افزایش مخارج مصرفی باشد، با توجه به اینکه این نوع مخارج فقط باعث افزایش تقاضای کل می شود، ممکن است ایجاد تورم کند. اما اگر کسری بودجه دولت به علت اجرای یک سیاست مالی فعال به منظور رهایی اقتصاد از رکود باشد؛ دولت با افزایش مخارج سرمایه گذاری خود و ایجاد کسری در بودجه، به یک سیاست مالی انبساطی اقدام می کند و آثار اقتصادی آن در بلندمدت، هدایت اقتصاد به سمت اشتغال کامل خواهد بود. اگر کسری بودجه از طریق استقراض داخلی (انتشار اوراق قرضه) باشد که به مفهوم افزایش تقاضای دولت برای اعتبار قابل دسترسی در جامعه است، باعث افزایش نرخ بهره در جامعه شده و به دنبال آن سرمایه گذاری بخش خصوصی کاهش پیدا خواهد کرد (Loungani and Swagel, 2001).

اگر مخارج دولت از طریق فروش اوراق قرضه به مردم و یا افزایش مالیات ها تأمین مالی شود، در این حالت هم مخارج دولت به طور غیرمستقیم بر تورم مؤثر است. هر دو روش تأمین مالی موجب جایگزین شدن مخارج دولتی به جای مخارج بخش خصوصی می شود. در حقیقت منابعی که ممکن است در غیر این صورت برای مصرف بخش خصوصی یا سرمایه گذاری در فعالیت های تولیدی صرف شود، جذب بخش دولتی می شوند. اثر این گونه تأمین مالی

آینده، پیش بینی کند که در یک سال آینده (که عموماً سال مالی خوانده می شود) چه هزینه ای را باید در بخش های مختلف متحمل شود و منابع درآمد قابل استفاده برای تأمین این هزینه کدام است. با توجه به این دو عنصر بودجه دولتی، یعنی دریافت ها و پرداخت ها، می توان ابزار سیاست مالی دولت را به دو گروه اولیه تقسیم کرد. گروه اول عبارت اند از: ابزاری که در جهت پرداخت یا مخارج اعمال می شود، مانند سیاست کسری بودجه و گروه دوم عبارت اند از: ابزاری که در جهت دریافت ها یا منافع درآمد دولت به کار می رود، مانند مالیات ها و اوراق قرضه و نظایر آن.

همچنین، با توجه به تعریف کینزی، جریان پرداخت ها (مخارج دولت) و دریافتی های دولت (مالیات ها) ابزارهای اصلی سیاست مالی هستند. مخارج عمومی دولت عبارت است از بهای کالاها و خدماتی که در حدود فعالیت های دولت پرداخت می شود. در حالی که مالیات به زبان ساده جوهی است که دولت بر طبق قانون برای تأمین مخارج عمومی و اجرای سیاست های مالی در راستای حفظ منافع اقتصادی، اجتماعی و سیاسی کشور از اشخاص، شرکت ها و مؤسسه ها دریافت می کند. شایان ذکر است که کسری بودجه یا مازاد بودجه نیز از ابزارهای سیاست مالی دولت برای تنظیم ثبات و رشد اقتصادی محسوب می شوند. افزون بر این، برخی از ابزارهای سیاست مالی خودکار و بدون دخالت دولت عمل می کنند. برای مثال، مالیات تصاعدی یک تنظیم کننده خودکار است که هنگام کاهش درآمدهای شخصی و کسب و کار، درآمدهای دولت را تقلیل می دهد و از این راه در جهت جبران سیر نزولی مصارف گوناگون عمل می کند و در مقابل در دوره انبساط اقتصادی، مالیات ها می توانند سریع افزایش یابند و در نتیجه از فشارهای تورمی بکاهند (غلامی و هژبرکیانی، ۱۳۹۵).

بر حساب جاری اثر می‌گذارد یا خیر؟ به عبارتی، این نظریه بیان می‌کند که با معلوم بودن مسیر بودجه، جانشینی بدهی عمومی به جای مالیات‌ها اثری بر تقاضای کل یا نرخ بهره ندارد؛ چرا که کاهش مالیات‌ها در زمان حال به معنای افزایش آن در آینده است. لذا، استقراض دولت تنها مالیات‌ها را به آینده موکول می‌کند و مصرف‌کنندگان که مالیات‌دهندگان هستند، افزایش مالیات در آینده را پیش‌بینی می‌کنند و در نتیجه، محدودیت بودجه بین دوره‌ای مصرف‌کنندگان به وسیله تصمیمات تأمین مالی دولت و همچنین مصرف نیز بدون تغییر می‌ماند و افزایش درآمد قابل‌تصرف ناشی از کاهش مالیات‌ها تماماً پس‌انداز می‌شود. مطابق دیدگاه برابری ریکاردویی، مصرف‌کنندگان نسبت به کاهش مالیات با افزایش پس‌انداز خود واکنش نشان می‌دهند و این افزایش پس‌انداز خصوصی با خرید اوراق قرضه انتشار یافته توسط دولت، به‌کار گرفته می‌شود و مصرف‌کنندگان را قادر می‌سازد تا بتوانند افزایش آتی مالیات‌ها را پرداخت کنند. از این‌رو، پس‌انداز خصوصی معادل همان مقدار کسری بودجه افزایش می‌یابد و پس‌انداز ملی و نرخ بهره بدون تغییر می‌ماند. در چارچوب اقتصاد باز نیز کاهش مالیات‌ها یا اجرای برنامه‌های تأمین اجتماعی بر موازنه حساب جاری تأثیری نخواهد داشت. پس‌انداز مطلوب بخش خصوصی به میزان کافی افزایش می‌یابد تا اجباری به گرفتن قرض از خارجیان نباشد، لذا کسری‌های بودجه به ایجاد کسری‌های حساب جاری نمی‌انجامد. منطق اصلی برابری ریکاردویی این است که کسری‌ها تنها با به تعویق انداختن مالیات‌ها به‌وجود می‌آید. این منطق در بی‌تفاوتی بین پرداخت یک واحد پول به‌صورت مالیات در دوره جاری و پرداخت همان واحد پول و نرخ بهره آن در دوره آتی نتیجه می‌شود. در دیدگاه ریکاردویی فرض می‌شود که فرد عقلایی و دوراندیش است و چون زمان‌بندی

این است که نرخ بهره را بالا برده و انگیزه بخش خصوصی را برای سرمایه‌گذاری و پس‌انداز کاهش می‌دهد (Piontkuisky et al., 2007).

مخارج مالی دولت تأثیر بسزایی بر سرمایه‌گذاری بخش خصوصی دارند و در نتیجه ابزار قدرتمندی برای سیاست‌های رشد و ثبات اقتصادی محسوب می‌شوند. از این‌رو، رابطه میان مخارج مالی و سرمایه‌گذاری بخش خصوصی، همواره یک بحث عمیق در اقتصاد کلان است. ایده اصلی اثر برون‌رانی در قالب نظریه‌های اقتصاد کلان مطرح شده است. اگر بازار کالا و پول هر دو در تعادل باشند، هرگونه افزایش مخارج مالی دولت که همراه با افزایش حجم پول نباشد، موجب افزایش نرخ بهره می‌شود و در نتیجه، سرمایه‌گذاری بخش خصوصی، کاهش خواهد یافت. براساس اثر درون‌رانی، افزایش مخارج مالی دولت اثر تشویقی دارد؛ به‌طوری‌که با ایجاد زمینه‌های جدید برای سرمایه‌گذاری خصوصی، همانند ایجاد تقاضا برای تولید بخش خصوصی و سودآور شدن تولید، هزینه‌های تولید کاهش و سرمایه‌گذاری خصوصی افزایش پیدا خواهد کرد (Friedman, 1981).

برابری ریکاردویی (Ricardian Equivalence)

به‌طور کلی، در مورد دو کسری بودجه و کسری حساب جاری دو نظریه کلی کینزی و ریکاردویی مطرح می‌شود. مطابق نظریه کینزی، کسری بودجه دولت بخش‌های داخلی و خارجی اقتصاد را تحت تأثیر قرار می‌دهد؛ اما دیدگاه برابری ریکاردویی وجود هرگونه رابطه میان کسری بودجه دولت با سایر بخش‌های اقتصادی اعم از داخل و خارج را نفی می‌کند (Barro, 1989).

دیدگاه ریکاردویی درباره توانایی تأمین مالی دولت بحث می‌کند که آیا کسری بودجه بر سطح تقاضای کل و در نتیجه

غلامی، ا. و هژبرکیانی، ک. (۱۳۹۵). «بررسی کارایی سیاست‌های مالی انبساطی در ایران: مقایسه تطبیقی الگوی VAR خطی و آستانه‌ای»، فصلنامه اقتصاد مالی، ۳۵ (۱۰)، ۱-۲۵.

Barro Robert J. (1989). «The Ricardian Approach to Budget Deficit», *Journal of Political Economy*, Vol. 84, pp.343-349.

Barro Robert J. (1974). «Are government bonds net wealth?», *Journal of Political Economy*, 82(6), 1095-1117.

Branson, W.H. (2005). *Microeconomics: Theory and Policy*, Mumbai: East-West Press.

Dornbusch, R., Fischer, S. (2005). *Macroeconomics*, (6th ed). McGraw Hill.

Friedman, Milton (1981). «Deficit and inflation», *Newsweek*, Feb23.p44.

King, R and Plosser, C. (1985). «Money, deficits and inflation», *Carnegie Rochester conference series on public policy*, 22.147-196.

Loungani, P and Swagel, P. (2001). «Source of Inflation in Developing countries», *International Monetary Fund*, Washington IMF working paper, (2). 198.

Piontkuisky, R, Bakun, A, Kryshko, M and Sytnyk, T. (2007). *The Impact of Budget Deficit on Inflation*, Ukraine Research commissioned by Intas.

Seater, J. (1993). «Ricardian Equivalence», *Journal of Economic Literature*, 31, 142-190.

آزاد خانزادی

هیئت علمی گروه اقتصاد دانشگاه رازی

مالیات‌ها، درآمد دائمی فرد یا قید بودجه زندگی را تغییر نمی‌دهد، تغییر در زمان‌بندی مالیات‌ها نمی‌تواند تصمیمات مصرفی فرد را تغییر دهد (Barro, 1974).

بنابراین، براساس این دیدگاه، عوامل اقتصادی به تجربه درمی‌یابند که افزایش کسری مالی ناشی از کاهش مالیات‌ها و تأمین کسری بودجه از طریق استقراض، موجب می‌شود که دولت در آینده برای بازپرداخت بدهی‌های خود مالیات‌ها را افزایش دهد. در نتیجه، با کاهش مالیات‌ها در زمان حال درآمد موقت (نه دائمی) نصیب افراد می‌شود. بنابراین، مردم برای پرداخت مالیات‌های بیشتر در آینده، درآمد موقت خود را پس‌انداز می‌کنند و مصرفشان را تغییر نمی‌دهند. افزون‌براین، تأمین کسری بودجه از طریق استقراض دولت با افزایش پس‌انداز ختنی می‌شود؛ به‌طوری‌که افزایش کسری ناشی از کاهش مالیات‌های فعلی همان اندازه افزایش مالیات آتی را ایجاد می‌کند. لذا، افزایش پس‌انداز بخش خصوصی کاهش پس‌انداز بخش عمومی را جبران خواهد کرد. در نتیجه، میزان پس‌انداز ملی و نرخ بهره بدون تغییر خواهند ماند و میزان سرمایه‌گذاری خصوصی تغییر نمی‌کند. به عبارت دیگر، به اعتقاد ریکاردو مخارج مالی دولت با تصمیم‌های مالی بخش خصوصی ارتباطی ندارد (Seater, 1993).

کتاب‌شناسی

ابونوری، ا، کریمی پتانلار، س. و مردانی، م. (۱۳۸۹). «اثرات سیاست مالی بر متغیرهای کلان اقتصاد ایران: رهیافتی از روش خودرگرسیون برداری»، فصلنامه پژوهشنامه اقتصادی، ۳۸ (۱۰)، ۱۱۷-۱۴۳.

جعفری صمیمی، ا، علمی، ز. و هادی‌زاده، آ. (۱۳۹۱). «کاربرد روش حداقل مربعات تطبیقی برای برآورد شکاف تولید در ایران»، فصلنامه مطالعات اقتصادی کاربردی در ایران، ۱ (۲)، ۱-۲۶.